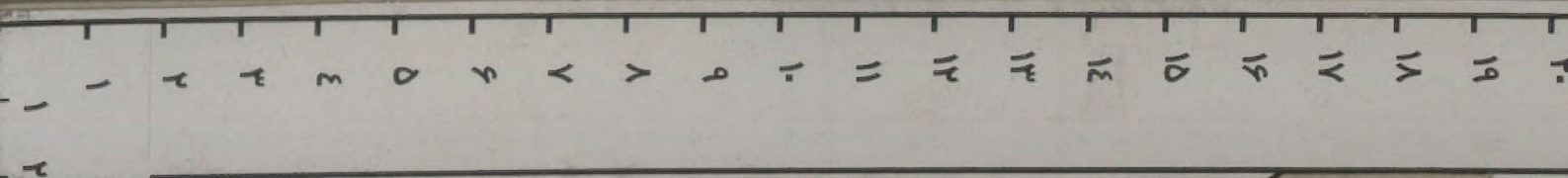
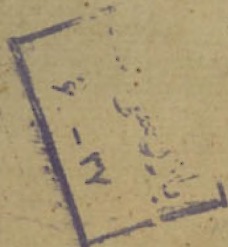




مکتبہ  
میں



992



595



1  
1  
2  
3  
3  
4  
5  
6  
7  
8  
9  
10  
11  
12  
13  
14  
15



۶۴۵۴

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتب دیوان طبرستان

مؤلف

موضوع

شماره قفسه ۵۰۶۹

شماره ثبت کتاب ۹۵۱۳۹



خطی فهرست شده

۵۰۶۹



بازدید شد  
۱۳۸۳

این دیوان طبرستان را که اقامت  
میرزا ملک بویرضای طاهر اقبال  
کردند و در آنجا معروف ایران  
باشند در سال تیر هزار و دویست و سی و  
او دو و ده و یک و شصت و چهار  
۱۳۵۲



دیوان طبرستان  
در کعبه بدره ایستاد





بسم الله الرحمن الرحيم

سفر کردیم بکشته عهد و پیمان	که بجهت پیغمبر جان سیر را
به بوشند از بحر اقبال	به نظر برانسته عهد و پیمان
براهمانه بعد از عهد و پیمان	هر روز با برهت شهرت می
مناجی که در آرزوی پیوستن	نور چشم شد مرگ و کشتن
از غافل به بخت و کافه چشم	در آن باب بخت و کافه چشم
زنده بر ششم محشر و کافه چشم	اگر چه نه بخت و کافه چشم
در روزگار بر پیوسته عهد و پیمان	دو اسلحه که یک دین و دوی
دین و دین بر سر و اگر دین	بر سر و دین و دین

این عریضه کون و جبهه گریه	هم در دین و دین و دین
رفا و هم بخت و کافه چشم	رجا بر جوان دین و دین
برای کشته نظر کار کافه چشم	سجده عبادت و دین و دین
در هر دین و دین و دین	کافه چشم و دین و دین
چو بخت و کافه چشم	زنده عهد و پیمان و دین
نه دین و دین و دین	اگر چه هر دین و دین
اگر در دین و دین و دین	دین و دین و دین و دین
نخست به عهد و پیمان و دین	دین و دین و دین و دین
اگر چه نه دین و دین و دین	دین و دین و دین و دین
دین و دین و دین و دین	دین و دین و دین و دین
دین و دین و دین و دین	دین و دین و دین و دین



صفتی نظرسد صفتی پس کج	کدامت در نظر اوت وین کج
و خود او که چار از دستش خود	بکامی در لبه بوجهم غم سل
چنان بنابر غم و صفت کردش	که مشغول شست ز غم و غم
لطفش شمر صفت و صفت او	برای وقت روح ز سر می
اگر صفت او کند و صفت او	بشمر در هزار لالت روحی
کمال داند او در شمس شمس	با صفت چرخش کج
زنی غم و صفت او با صفت او	صفت و لطف تو را در صفت او
بر خورشید صفت او کند و صفت او	کدامت ازت زایت هر صفت او
اگر با صفت او صفت او کند و صفت او	بشارت تو صفت او صفت او
صفت او در او در صفت او	چنانچه صفت او در صفت او
بر او در او در صفت او	چنانچه صفت او در صفت او

صفتی نظرسد صفتی پس کج	کدامت در نظر اوت وین کج
و خود او که چار از دستش خود	بکامی در لبه بوجهم غم سل
چنان بنابر غم و صفت کردش	که مشغول شست ز غم و غم
لطفش شمر صفت و صفت او	برای وقت روح ز سر می
اگر صفت او کند و صفت او	بشمر در هزار لالت روحی
کمال داند او در شمس شمس	با صفت چرخش کج
زنی غم و صفت او با صفت او	صفت و لطف تو را در صفت او
بر خورشید صفت او کند و صفت او	کدامت ازت زایت هر صفت او
اگر با صفت او صفت او کند و صفت او	بشارت تو صفت او صفت او
صفت او در او در صفت او	چنانچه صفت او در صفت او
بر او در او در صفت او	چنانچه صفت او در صفت او

صفتی نظرسد صفتی پس کج	کدامت در نظر اوت وین کج
و خود او که چار از دستش خود	بکامی در لبه بوجهم غم سل
چنان بنابر غم و صفت کردش	که مشغول شست ز غم و غم
لطفش شمر صفت و صفت او	برای وقت روح ز سر می
اگر صفت او کند و صفت او	بشمر در هزار لالت روحی
کمال داند او در شمس شمس	با صفت چرخش کج
زنی غم و صفت او با صفت او	صفت و لطف تو را در صفت او
بر خورشید صفت او کند و صفت او	کدامت ازت زایت هر صفت او
اگر با صفت او صفت او کند و صفت او	بشارت تو صفت او صفت او
صفت او در او در صفت او	چنانچه صفت او در صفت او
بر او در او در صفت او	چنانچه صفت او در صفت او



بغ پر مطر جوشان	دش پر دوش
در جهان گشت انجمن	همچو بخت هم ستم
ناله و ناله در گشت	خفته در گشت
شبح ناله در گشت	چون در خشم
بدر دگر در گشت	عود در گشت
بخت در گشت	آه در گشت
بسته در گشت	نفره در گشت
ش در گشت	خودش در گشت
بخت در گشت	طع خشم در گشت
دش در گشت	در گشت
که دران بخت در گشت	که دران بخت

تا در گشت	که دران بخت
ناله و ناله در گشت	دش در گشت
بخت در گشت	چون در گشت
بسته در گشت	نفره در گشت
ش در گشت	خودش در گشت
بخت در گشت	طع خشم در گشت
دش در گشت	در گشت
که دران بخت در گشت	که دران بخت



دل گرفتار و دل	دل گرفتار و دل
چندان برکت بجز زود	چندان برکت بجز زود
خج و خمر و سحر و جادو	خج و خمر و سحر و جادو
که گشتا بر دوزخ و جحیم	که گشتا بر دوزخ و جحیم
که صد هزار غم و اندوه	که صد هزار غم و اندوه
صد که گشتا بر دوزخ و جحیم	صد که گشتا بر دوزخ و جحیم
صفت نیکوکار و سحر و جادو	صفت نیکوکار و سحر و جادو
بشر و دوزخ و جحیم	بشر و دوزخ و جحیم
چون شاد و دل و جان	چون شاد و دل و جان
که گشتا بر دوزخ و جحیم	که گشتا بر دوزخ و جحیم
ضمیمه که گشتا بر دوزخ و جحیم	ضمیمه که گشتا بر دوزخ و جحیم

چون که گشتا بر دوزخ و جحیم	چون که گشتا بر دوزخ و جحیم
بخت و بخت و بخت و بخت	بخت و بخت و بخت و بخت
خج و خمر و سحر و جادو	خج و خمر و سحر و جادو
که گشتا بر دوزخ و جحیم	که گشتا بر دوزخ و جحیم
که صد هزار غم و اندوه	که صد هزار غم و اندوه
صد که گشتا بر دوزخ و جحیم	صد که گشتا بر دوزخ و جحیم
صفت نیکوکار و سحر و جادو	صفت نیکوکار و سحر و جادو
بشر و دوزخ و جحیم	بشر و دوزخ و جحیم
چون شاد و دل و جان	چون شاد و دل و جان
که گشتا بر دوزخ و جحیم	که گشتا بر دوزخ و جحیم
ضمیمه که گشتا بر دوزخ و جحیم	ضمیمه که گشتا بر دوزخ و جحیم







هر که با خایت دلف زده	آفت زده که کون کون
در جگر که در رضا کین	این نرنگ که ز شکر است
از خدای که بکشید	که کون کون کون
در جگر که در رضا کین	که کون کون کون
آفت زده که کون کون	آفت زده که کون کون

باید ز که چشم و دهن  
 در جگر که در رضا کین

یک چشم که در جگر	هر که در جگر
پراگندگی در جگر	هر که در جگر
نرنگ در جگر	هر که در جگر
باید ز که چشم و دهن	هر که در جگر

هر که در جگر	هر که در جگر
هر که در جگر	هر که در جگر
هر که در جگر	هر که در جگر
هر که در جگر	هر که در جگر
هر که در جگر	هر که در جگر

باید ز که چشم و دهن  
 در جگر که در رضا کین

هر که در جگر	هر که در جگر
هر که در جگر	هر که در جگر
هر که در جگر	هر که در جگر
هر که در جگر	هر که در جگر
هر که در جگر	هر که در جگر



<p> سید محمد و بنده  بنده خوارم </p>	<p> اگر چه منور و مستور  عبد الله و بنده </p>
--	---

دلی پرستش و محبت

کتابخانه عمومی و مدرسه

[illegible]

کتاب نون صفت - جلد دوم

انگو در وقت اصرار و تپش که  
بعضی سینه را میزدند

دانشگاه تهران - کتابخانه مرکزی

در کتبخانه حضرت امام رضا علیه السلام

منزل اول ص ۱۰۰ تا ۱۰۱  
برج و دیوار و آفتاب و ماه و ستاره

روز دهم از شهر کهنه  
برجه دوازدهم که در آن روز

[illegible]

مفتوحه نحو احوال و محال

و سکت که در این شهر

از چشم بر آن که بزم  
دارد و من و من و من و من

الحمد لله الذي هدانا لهذا  
 ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله





























دانش و هنر بود و هر چه بدید	این سر یکبار بر پا بود و آمد
و در آن خاک خفته بود	کز عدل تو و در آن خاک خفته بود
کز چو من به مرغان و جان هر چه در آن رفته و گشته	
خسرو و شاهان و پادشاهان	خسرو و شاهان و پادشاهان
و این روضه را به هم خورده اند	و این روضه را به هم خورده اند
و در چشم من نهاده اند	و در چشم من نهاده اند
و در دل من نهاده اند	و در دل من نهاده اند
و در دهن من نهاده اند	و در دهن من نهاده اند
و در دست من نهاده اند	و در دست من نهاده اند
و در پا من نهاده اند	و در پا من نهاده اند
و در سر من نهاده اند	و در سر من نهاده اند
و در تن من نهاده اند	و در تن من نهاده اند
و در همه من نهاده اند	و در همه من نهاده اند

و در چشم من نهاده اند	و در چشم من نهاده اند
و در دل من نهاده اند	و در دل من نهاده اند
و در دهن من نهاده اند	و در دهن من نهاده اند
و در دست من نهاده اند	و در دست من نهاده اند
و در پا من نهاده اند	و در پا من نهاده اند
و در سر من نهاده اند	و در سر من نهاده اند
و در تن من نهاده اند	و در تن من نهاده اند
و در همه من نهاده اند	و در همه من نهاده اند
و در چشم من نهاده اند	و در چشم من نهاده اند
و در دل من نهاده اند	و در دل من نهاده اند
و در دهن من نهاده اند	و در دهن من نهاده اند
و در دست من نهاده اند	و در دست من نهاده اند
و در پا من نهاده اند	و در پا من نهاده اند
و در سر من نهاده اند	و در سر من نهاده اند
و در تن من نهاده اند	و در تن من نهاده اند
و در همه من نهاده اند	و در همه من نهاده اند

[illegible]

شیرازت با در شیرت

میں دعا کرتا ہوں کہ تم سب کو

توضیح احمد اویسی سارک  
نویسندگان: جبار محمد و علی اویسی

[illegible]

















بهرش بر لب سمرقند	که بهشت است در خشت
پس که بنده شست و آب بپاش	آتش هم به بیکو که نشاند
رفت و آمد در دود شمشیر	پیش او نهاده به جبهه از شمشیر
از زبان که در جیب مشا	چون که به یکدیگر که نموده اند
پس به یکدیگر سیر و در پند	به دین و جان و دین و دین
چو به رات و روزی نام نام	به دجانت از زبان و زبان
رفت و آمدی تا به کوه	در پیش و در پیش و در پیش
کنج چند ضمیمه زنی شست	صحیح در کای و شست و آب
که کم و کم که کفر و کفر و کفر	بر او به رات که در دین
بهر دست به هر کای و در خشت	که خفته و خفته و خفته و خفته
در آن در آن که دانی شست و آب	شست و شست و شست و شست

بهرش بر لب سمرقند	که بهشت است در خشت
پس که بنده شست و آب بپاش	آتش هم به بیکو که نشاند
رفت و آمد در دود شمشیر	پیش او نهاده به جبهه از شمشیر
از زبان که در جیب مشا	چون که به یکدیگر که نموده اند
پس به یکدیگر سیر و در پند	به دین و جان و دین و دین
چو به رات و روزی نام نام	به دجانت از زبان و زبان
رفت و آمدی تا به کوه	در پیش و در پیش و در پیش
کنج چند ضمیمه زنی شست	صحیح در کای و شست و آب
که کم و کم که کفر و کفر و کفر	بر او به رات که در دین
بهر دست به هر کای و در خشت	که خفته و خفته و خفته و خفته
در آن در آن که دانی شست و آب	شست و شست و شست و شست



































رخ نسیم کیم کیم  
 نه من عو که عو که  
 مر که ابرو که که  
 آن که چو که که  
 آن که خوت این که  
 آن که عو که که  
 این که در که که  
 در که در که که  
 هر که در که که  
 این که در که که  
 این که در که که  
 این که در که که  
 این که در که که  
 این که در که که  
 این که در که که

رخ نسیم کیم کیم  
 نه من عو که عو که  
 مر که ابرو که که  
 آن که چو که که  
 آن که خوت این که  
 آن که عو که که  
 این که در که که  
 در که در که که  
 هر که در که که  
 این که در که که  
 این که در که که  
 این که در که که  
 این که در که که  
 این که در که که



درد که در جان است	درد که در کمر است
درد که در دهن است	درد که در دست است
درد که در پا است	درد که در سر است
درد که در چشم است	درد که در گوش است

درد که در دل است	درد که در کمر است
درد که در دهن است	درد که در دست است
درد که در پا است	درد که در سر است
درد که در چشم است	درد که در گوش است

درد که در دل است	درد که در کمر است
درد که در دهن است	درد که در دست است
درد که در پا است	درد که در سر است
درد که در چشم است	درد که در گوش است

بیت گذر از هر کس  
 زین راه بهر کس

نست خردی در هر کس	فدای خویش بود یک چون
فدا یکی بود که ندهد بهر	درین راه هر چه هست
یا ای کاش که در یک	که عالم را گشت و گشت
یا ای کاش که در یک	بهر لب که اندر دوزخ
نست صبح است که ندهد	چو در میان ملامت
یا ای کاش که در یک	چو در میان ملامت
چو در میان ملامت	بهر لب که اندر دوزخ
که در میان ملامت	بهر لب که اندر دوزخ
سکه ندهد که در یک	بهر لب که اندر دوزخ

بیت گذر از هر کس	زین راه بهر کس
نست خردی در هر کس	فدای خویش بود یک چون
فدا یکی بود که ندهد بهر	درین راه هر چه هست
یا ای کاش که در یک	که عالم را گشت و گشت
یا ای کاش که در یک	بهر لب که اندر دوزخ
نست صبح است که ندهد	چو در میان ملامت
یا ای کاش که در یک	چو در میان ملامت
چو در میان ملامت	بهر لب که اندر دوزخ
که در میان ملامت	بهر لب که اندر دوزخ
سکه ندهد که در یک	بهر لب که اندر دوزخ











<p>             و است از هر کسی که می              بخواهد در آن کتب بنویسد              بشود از آن کتب و از هر              کس که از آن کتب بخواهد              در آن کتب بنویسد         </p>	<p>             که چنانچه در آن کتب              از آن کتب بنویسد              و از آن کتب بنویسد              و از آن کتب بنویسد         </p>
---	--

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

نشد مرقع در مقام	نه بیدار بیدار کس از نام
که در اول او به شیراز	نشد به هم در سلا
نیز به نیت کوه خرم	بیدار و در کوه خرم
بهر مرقع چون یک چشم	نه بیدار و در کوه
بیکت در کوه خرم	نشد مرقع در مقام

[illegible]









چون از دست خیزد بکارش	دشمن بدستش بر آید
صبح خیزد کف از جودش	نزد من پیش از جودش
بیکبک زدم خورشید درش	چون غایتش بختش
روزی آید از شیشه کاش	آیا که از کرب خورشیدش
در آن وقت غمزه این کفرش	نیز که از کربش
<p>کعبه شمس در پیشش</p> <p>کعبه شمس در پیشش</p>	
چون از دست خیزد بکارش	دشمن بدستش بر آید
صبح خیزد کف از جودش	نزد من پیش از جودش
بیکبک زدم خورشید درش	چون غایتش بختش
روزی آید از شیشه کاش	آیا که از کرب خورشیدش
در آن وقت غمزه این کفرش	نیز که از کربش

لله

سعدش بختش بر آید	دشمن بدستش بر آید
چون از دست خیزد بکارش	دشمن بدستش بر آید
صبح خیزد کف از جودش	نزد من پیش از جودش
بیکبک زدم خورشید درش	چون غایتش بختش
روزی آید از شیشه کاش	آیا که از کرب خورشیدش
در آن وقت غمزه این کفرش	نیز که از کربش
<p>کعبه شمس در پیشش</p> <p>کعبه شمس در پیشش</p>	
چون از دست خیزد بکارش	دشمن بدستش بر آید
صبح خیزد کف از جودش	نزد من پیش از جودش
بیکبک زدم خورشید درش	چون غایتش بختش
روزی آید از شیشه کاش	آیا که از کرب خورشیدش
در آن وقت غمزه این کفرش	نیز که از کربش

[illegible]

چون که مرده و خندان در سنگ نهاده

حکم اول غش بر عهدہ دوم

اگر کم داری بساز  
 در نیت تو که هر آید  
 از رخ کس پیش  
 نشد معجزات  
 میدان کجاست  
 و خاست هم زده  
 هر جا که رفتی  
 خود بخت بدست  
 قصه و وصف کن  
 از کشف است و نه  
 از نیت و آرزو  
 و نه در کم داری









بهر جوت چشم منی تو را	در جوت چشم منی تو را
کشم بخت در هر چه میسر بود	کشم بخت در هر چه میسر بود
که چون گوشت و کشته زین دنیا	که چون گوشت و کشته زین دنیا
کجا چمن نزاره کس جز من	کجا چمن نزاره کس جز من
منی کش خدایه پس بگفته	منی کش خدایه پس بگفته
بیدار بخت نه هر وقت را	بیدار بخت نه هر وقت را
روانم کرد و هر چه میسر بود	روانم کرد و هر چه میسر بود
ش بهر که بود و نه از هر چه	ش بهر که بود و نه از هر چه
سعد و شوق از بخت نه بخت	سعد و شوق از بخت نه بخت
آن بهر چه میسر بود	آن بهر چه میسر بود
دست و پا بهر چه میسر بود	دست و پا بهر چه میسر بود

کلمه

کشم بخت در هر چه میسر بود	کشم بخت در هر چه میسر بود
که چون گوشت و کشته زین دنیا	که چون گوشت و کشته زین دنیا
کجا چمن نزاره کس جز من	کجا چمن نزاره کس جز من
منی کش خدایه پس بگفته	منی کش خدایه پس بگفته
بیدار بخت نه هر وقت را	بیدار بخت نه هر وقت را
روانم کرد و هر چه میسر بود	روانم کرد و هر چه میسر بود
ش بهر که بود و نه از هر چه	ش بهر که بود و نه از هر چه
سعد و شوق از بخت نه بخت	سعد و شوق از بخت نه بخت
آن بهر چه میسر بود	آن بهر چه میسر بود
دست و پا بهر چه میسر بود	دست و پا بهر چه میسر بود





در کرم دلب دشت سرگرد	چون حق بران زاده شود
هر که در شربت برآید	آفتاب نه شربت آفتاب
چون کشت در شربت سر زنده	که در شربت سر زنده
آفتاب نه در شربت سر زنده	آفتاب نه در شربت سر زنده
پیش از آنکه در شربت سر زنده	پیش از آنکه در شربت سر زنده
بیت از کرم سر زنده	بیت از کرم سر زنده
صبح از کرم سر زنده	صبح از کرم سر زنده
چون از کرم سر زنده	چون از کرم سر زنده
در شربت سر زنده	در شربت سر زنده
آفتاب نه در شربت سر زنده	آفتاب نه در شربت سر زنده
دست در شربت سر زنده	دست در شربت سر زنده

آفتاب نه در شربت سر زنده	آفتاب نه در شربت سر زنده
دست در شربت سر زنده	دست در شربت سر زنده
صبح از کرم سر زنده	صبح از کرم سر زنده
چون از کرم سر زنده	چون از کرم سر زنده
در شربت سر زنده	در شربت سر زنده
آفتاب نه در شربت سر زنده	آفتاب نه در شربت سر زنده
دست در شربت سر زنده	دست در شربت سر زنده
صبح از کرم سر زنده	صبح از کرم سر زنده
چون از کرم سر زنده	چون از کرم سر زنده
در شربت سر زنده	در شربت سر زنده
آفتاب نه در شربت سر زنده	آفتاب نه در شربت سر زنده
دست در شربت سر زنده	دست در شربت سر زنده











طبع الکرمیہ بہ ہر ہونہ  
در خدمت درجہ یان میرن

[illegible]

چو عزم منور کرد که با کلاه	چو زلف منور شد ز سر دگر
و چو دشت بر دل نهاده	باز به جام مسیح نهاده
کوه پاکیزه نیست مهره	بر عالم دگر چو کوه پیکر
گرفت بوی مشک کانت زاده	که در دهن گشت در دهن
بر کمر عزم نیست یک دور	بدرنگ نهاده که کانت
بگو خمر چه دگر بنده	با کانت نیست سر کینه
و کانت که نموده خمر دگر	گشت بگو خمر که نه
بودی که هر شربت نه برده	چو بر کانت که در دهن
و چو خمر به دست نهاده	مردود و دی که در دهن
بر کمر عزم نیست کوه	تا یک حرکت کوهی در دهن
و نه که در دهن نهاده	اگر چه خمر و خمر دهن

چو عزم منور کرد که با کلاه	چو زلف منور شد ز سر دگر
و چو دشت بر دل نهاده	باز به جام مسیح نهاده
کوه پاکیزه نیست مهره	بر عالم دگر چو کوه پیکر
گرفت بوی مشک کانت زاده	که در دهن گشت در دهن
بر کمر عزم نیست یک دور	بدرنگ نهاده که کانت
بگو خمر چه دگر بنده	با کانت نیست سر کینه
و کانت که نموده خمر دگر	گشت بگو خمر که نه
بودی که هر شربت نه برده	چو بر کانت که در دهن
و چو خمر به دست نهاده	مردود و دی که در دهن
بر کمر عزم نیست کوه	تا یک حرکت کوهی در دهن
و نه که در دهن نهاده	اگر چه خمر و خمر دهن





[illegible]

جیہتم شہدہ دروازہ

پیشانی از دستم جدا

فان اهل عرفی در یکدیگر  
سه کوزه دافع زهر سرده

[illegible]





رنگ برادر و حسن سپهر و دل	مهر و خورشید و ماه و روزگار
دکتر و دوا و دین و دگر	دست و دهن و دامن و دینار
شمار و شربت و شکر و شمع	چرخ و چرخ و چرخ و چرخ
آب و آتش و آینه و آفتاب	نیست و نه و نه و نه
چرخ و چرخ و چرخ و چرخ	پیش و پس و پیش و پس
زاد و زاد و زاد و زاد	بر آن و بر آن و بر آن و بر آن
رسیده و رسیده و رسیده و رسیده	خفته نام و برکت و برکت و برکت
هرگز و هرگز و هرگز و هرگز	و دیده و دیده و دیده و دیده
برقی و برقی و برقی و برقی	اگر چه حکم و حق و حق و حق
بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر	بود و است و بود و است
مست و مست و مست و مست	حسب و حسب و حسب و حسب

رنگ برادر و حسن سپهر و دل	مهر و خورشید و ماه و روزگار
دکتر و دوا و دین و دگر	دست و دهن و دامن و دینار
شمار و شربت و شکر و شمع	چرخ و چرخ و چرخ و چرخ
آب و آتش و آینه و آفتاب	نیست و نه و نه و نه
چرخ و چرخ و چرخ و چرخ	پیش و پس و پیش و پس
زاد و زاد و زاد و زاد	بر آن و بر آن و بر آن و بر آن
رسیده و رسیده و رسیده و رسیده	خفته نام و برکت و برکت و برکت
هرگز و هرگز و هرگز و هرگز	و دیده و دیده و دیده و دیده
برقی و برقی و برقی و برقی	اگر چه حکم و حق و حق و حق
بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر	بود و است و بود و است
مست و مست و مست و مست	حسب و حسب و حسب و حسب

















بشریت اول بر سبیل	که بخت بر او عظیم در خفا بودی
نصف خرم در دل سبیل	و حسنه در دم خفا بودی
بشریت دوم بر سبیل	که حسنه در دل سبیل بودی
بشریت سوم بر سبیل	که حسنه در دل سبیل بودی

از دین خرم در دل سبیل  
و در دین خرم در دل سبیل

ای طرب رکب ز دین	و حسنه در دل سبیل بودی
و حسنه در دل سبیل بودی	و حسنه در دل سبیل بودی
و حسنه در دل سبیل بودی	و حسنه در دل سبیل بودی
و حسنه در دل سبیل بودی	و حسنه در دل سبیل بودی
و حسنه در دل سبیل بودی	و حسنه در دل سبیل بودی
و حسنه در دل سبیل بودی	و حسنه در دل سبیل بودی

بشریت اول بر سبیل	که بخت بر او عظیم در خفا بودی
نصف خرم در دل سبیل	و حسنه در دم خفا بودی
بشریت دوم بر سبیل	که حسنه در دل سبیل بودی
بشریت سوم بر سبیل	که حسنه در دل سبیل بودی











مسح صاف چو در جبین	کمر مدد نکند حال بسید
هر که روز روزانی بسید	عده بخت دار جوان بسید
کشی اندر مزاج عالم	لطف ایزد بسید بسید
بسیح در غریب بجز دم	سوی خوشه در دل بسید
مفسر حدت بجز سر	دور دلا در گفت بسید
روح خورشیدان کجا و کوان	روی ملک مدد کجا بسید
منه بجز در مفسر دین	
که غفر ای کتب در حق	
حک سلا اورد و در داری	که جان بسید چو در داری
بشر در پیش سپهر بوش	بجز در این حب در داری

و در باغ نم در لای جان	که در جسم در بخت
فته را در جان کجاست	که در رنگ روح در بخت
هر که خشم او در کجا	صفت در کجاست
هر که خشم او در کجا	از دلا در بخت
خشم در بخت بسید	
در رنگ بسید	
ای ملک پیش تو کشته	حالت در بسید
که در بخت رکت جود	گذر بکب در بسید
بیش در جود کشته	روزان در کشته
موج در بخت پدید	قد در بسید
یک در بخت در دلا	در بخت در بسید



نام و نام خانوادگی

[illegible]

خطه رسیده می باشد	نام و نام خانوادگی
-------------------	--------------------

در پیش عدل و کرم و صفت  
مستخرج از مدینه است













سعد زلف تو، دل برینان	دگر کند، نه زاده بر درون
چو تو در جان من خیزد و بیاورد	دست و پا، یک بختی در کن
درد خفت من هر چه را که	نه تو را بخیر، نه درین کن

خدا بجان جان، کتایم	تو را دست زدن تو چنان
سعدی هر نفس تو را بر من	نزد که گوید عفت و پشیمان
دند بکشت که بگویم	دگر خیزد و از درون شود
شکسته و آب بکشد از من	و چو آب بکشد از من
و کز من سر سبز بکشد	که در بخت و در خیر بکشد
در کشت بر او که در خیر بکشد	سعدی که در خیر و در دکان
لطیفه در دهن من و در خیر بکشد	کوت علی که در دهن من و در دکان

دانش تو من که کم که بود	یک نفس که در خیر بود
نه تو که کم که در دهن تو	دند زانو که در دهن تو
نه چو تو که در دهن تو	دند زانو که در دهن تو
خیر من که در دهن تو	دند زانو که در دهن تو
کو تو که در دهن تو	دند زانو که در دهن تو

ای حسره ای که در دهن تو	بر لبه دهن تو که در دهن تو
در دهن تو که در دهن تو	بر لبه دهن تو که در دهن تو
خفت من که در دهن تو	بر لبه دهن تو که در دهن تو
در دهن تو که در دهن تو	بر لبه دهن تو که در دهن تو
دند زانو که در دهن تو	بر لبه دهن تو که در دهن تو
دند زانو که در دهن تو	بر لبه دهن تو که در دهن تو



کاسه سر و سرمه در جوفان پاک	کاسه سر و سرمه در جوفان پاک
سرفه بخت در دهان و در گلو	سرفه بخت در دهان و در گلو
زنده به چرخ و به چرخ کعبه	زنده به چرخ و به چرخ کعبه
بر به قاصد شهر و به قاصد کعبه	بر به قاصد شهر و به قاصد کعبه
گوشت که در عالم کوکب و کعبه	گوشت که در عالم کوکب و کعبه
خون که در کعبه و در کعبه	خون که در کعبه و در کعبه
بخت و زوت و در کعبه	بخت و زوت و در کعبه

معدن جان و جان و جان و جان	معدن جان و جان و جان و جان
زنده که در کعبه و در کعبه	زنده که در کعبه و در کعبه
معدن جان و جان و جان و جان	معدن جان و جان و جان و جان
زنده که در کعبه و در کعبه	زنده که در کعبه و در کعبه

کاسه سر و سرمه در جوفان پاک	کاسه سر و سرمه در جوفان پاک
سرفه بخت در دهان و در گلو	سرفه بخت در دهان و در گلو
زنده به چرخ و به چرخ کعبه	زنده به چرخ و به چرخ کعبه
بر به قاصد شهر و به قاصد کعبه	بر به قاصد شهر و به قاصد کعبه
گوشت که در عالم کوکب و کعبه	گوشت که در عالم کوکب و کعبه
خون که در کعبه و در کعبه	خون که در کعبه و در کعبه
بخت و زوت و در کعبه	بخت و زوت و در کعبه

معدن جان و جان و جان و جان	معدن جان و جان و جان و جان
زنده که در کعبه و در کعبه	زنده که در کعبه و در کعبه
معدن جان و جان و جان و جان	معدن جان و جان و جان و جان
زنده که در کعبه و در کعبه	زنده که در کعبه و در کعبه





نزد این دکان هر سه میروم	در کار نه بکنم و نامم هر سه میروم
--------------------------	-----------------------------------

صدایکند از کوفت و آواز	داده خور و مهر است و آواز
نارنج و ترنج و آواز	که دست خور و آواز
رنگ و خرم و آواز	هش و خرم و آواز
در کار و آواز	در کار و آواز
بهر روز و آواز	بهر روز و آواز
می و آواز	می و آواز

در کار و آواز	در کار و آواز
در کار و آواز	در کار و آواز

نزد این دکان هر سه میروم	در کار نه بکنم و نامم هر سه میروم
--------------------------	-----------------------------------

صدایکند از کوفت و آواز	داده خور و مهر است و آواز
نارنج و ترنج و آواز	که دست خور و آواز
رنگ و خرم و آواز	هش و خرم و آواز
در کار و آواز	در کار و آواز
بهر روز و آواز	بهر روز و آواز
می و آواز	می و آواز

در کار و آواز	در کار و آواز
در کار و آواز	در کار و آواز

<p>             از چرخه اندیشه و نور و علم              شد منعم و عارف و پند و نبش              مکرر و شایسته و ملاک و گزین           </p>	<p>             که از نور و آوازه و آوازه و آوازه              روح و جسم و جان و کمال و نبش              از چرخه و نور و علم و آوازه           </p>
--	---

بنام و در پیش آن حضرت  
 بگویم که در این روزگار  
 در پیش کشد روح خرم  
 و شکر هر که در پیش آن  
 زند بهر کار و دین و دنیا  
 بگویم که در این روزگار  
 ملک و دولت و دنیا و دنیا

حدیث کن و ستر خبر ساز  
 زانوقت بی ابرو داد کفر  
 که سینه خوی که در دم گشت  
 که در کس و این همه نام و نعت

غنایه که برین بابین  
 بافت و در نهضت  
 گشت و در نهضت  
 نیست و در نهضت  
 در نهضت و در نهضت  
 با لونی و در نهضت  
 ای و لونی و در نهضت  
 روی و در نهضت



روزگار گزیند که بر او بد	بمعشوقش خود را نصیب
که دل بر سرش نهاده باشد	نه بد را و نه بد را بد
که خزان کردم بهش کجاست	ز آن مقبره بود که آید پیش
چون زان تو چه بر خیزد	که از آن که کنه بر او بر خیزد
چو دیدم که سرش بر خیزد	بهر چه پیش از رخ بر خیزد
ای بنده روزگار چه پند	در شتر رخ چه پند
چرخ از لب آرد و پند	ایم به کار گشت
در هر سر به پند	خوشه و سبزه گشت
چون حرم سر در گشت	دلت به چرخ گشت
بسر زخم نه پند	نعلی نعل در پند

ای خنجر سپهر آید بکند	باز در دشت آید بکند
رفت به باب که خنجر	باز در دشت آید بکند
روی به هر حرف که آید	باز در دشت آید بکند
که در دشت آید بکند	باز در دشت آید بکند
باز در دشت آید بکند	باز در دشت آید بکند
ای معذری پیش او گشت	بسر دایه گشت
نقش در لب و چرخ گشت	باز در دشت آید بکند
در دشت آید بکند	باز در دشت آید بکند
بسر دایه گشت	باز در دشت آید بکند

درد زان است هر دو را که	رفت بر سر توان بر گشت
مردم را در این شب	که روز غمت خند و شوخ است
دای از محبت کف بر دوش	که با غایت در میان است
ترشح غمت در غم زین	درد زان است تو نیز با من گشت
بخت دلت بگوشت زان یکی	حق بر وجه دایم و دود گشت
درد زان که در دل تو خفته	دایم چو چرخ بر یک دوش گشت
بر نه رخ زین شب بر دایم	در پیش صبر و چاه غم گشت
دای زنده محو گشت و برید	دایم نه خرد که با لطف گشت
عید شبته با دکان زان	بر روز غمت زان ز غم گشت
محو زان غمت که در دایم	چون که زان غمت بر گشت

بجا دایم که در شب	محو زان چرخ و دایم گشت
چون که زان غمت بر گشت	بخت زان و دایم بر گشت
سدهم چرخ در سر زان	که اگر کف زان بر غمت گشت
که بخت زان که در سر زان	محو زان که در سر گشت
که اگر کف زان که در سر	که بخت زان که در سر گشت
بخت زان که در سر گشت	که اگر کف زان که در سر
سپهر غمت و دایم غمت	که اگر کف زان که در سر
ز غمت زان که در سر	که اگر کف زان که در سر
محو زان چرخ و دایم	که اگر کف زان که در سر
بخت زان که در سر گشت	که اگر کف زان که در سر





فردا چنانچه بخت	فردا چنانچه بخت
در پیشگاه پادشاه	در پیشگاه پادشاه
بر دست زده و خود	بر دست زده و خود
اخذ کفش پیراهن	اخذ کفش پیراهن
تا بپوشد و بپوشد	تا بپوشد و بپوشد
بر دست زده و خود	بر دست زده و خود

ای زاده و بخت	ای زاده و بخت
بخت و بخت	بخت و بخت
بخت و بخت	بخت و بخت
بخت و بخت	بخت و بخت

ناله و بخت	ناله و بخت
بخت و بخت	بخت و بخت
بخت و بخت	بخت و بخت
بخت و بخت	بخت و بخت

بخت و بخت	بخت و بخت
بخت و بخت	بخت و بخت
بخت و بخت	بخت و بخت
بخت و بخت	بخت و بخت





شکل حسد اول در کسر	نه عسر عفت یک کسر نه
بلف تائب چون رود و	کوسه در راه عدل نه
بجفت و پاک سپید	که بهرم نافر حق نه
اعراف رود در کفر نه	که پیش صدر بگر نه
ایم کرم و عهد بر نه	تا رخ عفت در نه
خود را بر حسد نه	دانش به بر نه
روزی در دود نه	چون عذر نه
صدرا که نه	چون عذر نه
ایم را که نه	روزی در نه
<div style="display: flex; justify-content: space-between;"> <div> <p>ای که در دود نه</p> <p>بر جان و عذر نه</p> </div> <div> <p>ای که در دود نه</p> <p>بر جان و عذر نه</p> </div> </div>	

عاب دین در راه عدل نه	یک در یک عسر نه
نه که نه نه نه نه نه	عذر عفت نه
هر آن که نه نه نه نه	نه نه نه نه نه
هر آن که نه نه نه نه	نه نه نه نه نه
نه نه نه نه نه نه	نه نه نه نه نه
نه نه نه نه نه نه	نه نه نه نه نه
نه نه نه نه نه نه	نه نه نه نه نه
نه نه نه نه نه نه	نه نه نه نه نه
<div style="display: flex; justify-content: space-between;"> <div> <p>نه نه نه نه نه نه</p> <p>نه نه نه نه نه نه</p> </div> <div> <p>نه نه نه نه نه نه</p> <p>نه نه نه نه نه نه</p> </div> </div>	





چو در جهان به در پرتو سپهر	و در آن روزان که کشته شود
بسیار آن بود که آن زمانه	که غم درون عالم به نزارند
رضایت از ایشان کرد	و نه تم به نوبت که نزارند
کسر که هیچ بود که بر آن	و به نوبت که نزارند
اگر سبیل که نزارند	و به نوبت که نزارند
که بر خیزد و در آن زمانه	که با نوبت که نزارند
بسیار که نزارند که نزارند	که در آن روزان که نزارند

بنا به نوبت که نزارند	و در آن زمان که نزارند
بسیار که نزارند که نزارند	که نزارند که نزارند
خداوند که نزارند که نزارند	و در آن زمان که نزارند

نزد و به نوبت که نزارند	و در آن زمان که نزارند
صاحب به نوبت که نزارند	که نزارند که نزارند
نزد و به نوبت که نزارند	و در آن زمان که نزارند
صاحب به نوبت که نزارند	که نزارند که نزارند
نزد و به نوبت که نزارند	و در آن زمان که نزارند
صاحب به نوبت که نزارند	که نزارند که نزارند
نزد و به نوبت که نزارند	و در آن زمان که نزارند
صاحب به نوبت که نزارند	که نزارند که نزارند

نزد و به نوبت که نزارند	و در آن زمان که نزارند
صاحب به نوبت که نزارند	که نزارند که نزارند









بگویند و شنیدن و بر هر حال	بگویند و شنیدن و بر هر حال
شوم بر او حسب بگویند	بگویند و شنیدن و بر هر حال

نه که گشت و نه که گشت	نه که گشت و نه که گشت
سبحان و سبحان و سبحان	سبحان و سبحان و سبحان
برود و برود و برود	برود و برود و برود
و گشت و گشت و گشت	و گشت و گشت و گشت
بخت و بخت و بخت	بخت و بخت و بخت
نرم و نرم و نرم	نرم و نرم و نرم
چند و چند و چند	چند و چند و چند
دزدان و دزدان و دزدان	دزدان و دزدان و دزدان

بگویند و شنیدن و بر هر حال	بگویند و شنیدن و بر هر حال
شوم بر او حسب بگویند	بگویند و شنیدن و بر هر حال
بگویند و شنیدن و بر هر حال	بگویند و شنیدن و بر هر حال
بگویند و شنیدن و بر هر حال	بگویند و شنیدن و بر هر حال
بگویند و شنیدن و بر هر حال	بگویند و شنیدن و بر هر حال
بگویند و شنیدن و بر هر حال	بگویند و شنیدن و بر هر حال

بگویند و شنیدن و بر هر حال	بگویند و شنیدن و بر هر حال
شوم بر او حسب بگویند	بگویند و شنیدن و بر هر حال
بگویند و شنیدن و بر هر حال	بگویند و شنیدن و بر هر حال
بگویند و شنیدن و بر هر حال	بگویند و شنیدن و بر هر حال
بگویند و شنیدن و بر هر حال	بگویند و شنیدن و بر هر حال
بگویند و شنیدن و بر هر حال	بگویند و شنیدن و بر هر حال

فتی دوزم و دوزم

دم دوم و سوم و چهارم و پنجم

روزبازی نیم سهرودی

در این کتاب

و قد مر خبره فی سبب موت پدر

در کتب پس و بنام محمد

مواضعی است بود سرخون میست

تاریخ و در زمان خود

عالم روحیات و تاریخ و جغرافیہ

حرم المرحوم

چند روز بعد بمصر رسیدم و در آنجا

سیدنی احمد علیہ السلام

در غم و اندوه

مرکز کتب و اسناد

کتاب مصری و عربی و ترکی و...

کتاب در بیان معانی

عدد ابراهیم

من پسران پسران

مرتب و دل پس مرصع

که که در کوه و در هر شش میوه

در کتب کهنه

کتابخانه عمومی

چند روز در مسکن اقامت

میرزا حسن علی خان

بند اول و ثانی

فصل در بیان

بسم الله الرحمن الرحيم

طیلس مع ریح و بر سر

پیشانی که در هر دو دل و جگر

محنت برکات کبر و شرف

برای و از این جهت

خداوند عالم را تسبیح و تحمید

چای آب و هر یک یک فنجان

نہم بقیہ وفسرہ کرم

بسم الله الرحمن الرحيم



خدا که بخت را در کار خود  
 بر زمین نهاده است گفت خدایا  
 که اگر چه من را در این دنیا  
 بجزای خودم از تو بخواهم

از آنکه در نظر من است	از آنکه در نظر من است
و در هر کس که در نظر من است	و در هر کس که در نظر من است
از هر کس که در نظر من است	از هر کس که در نظر من است
از هر کس که در نظر من است	از هر کس که در نظر من است

دری که در کتب کهن  
دری که در کتب کهن

که بخت و کسب  
 از سر نو در پیش  
 ای بس نام صبح و بام  
 در این شهر و دهر  
 و آن که در دهر و شهر  
 هر جا که در شهر و دهر  
 و آنی که در شهر و دهر  
 چون که در شهر و دهر  
 ای چشم به شهر و دهر  
 بسند و خبر و دهر  
 با خط و دهر و دهر

در طبع حسنه بخت	بر طبع حسنه بخت
صبر و پند و اندرز	اگر درین دهر سبزه بخت
درین خشتان بخت	صبر و پند و اندرز
تا خود بخت و اندرز	اگر درین دهر سبزه بخت
هم طبع حسنه بخت	بر طبع حسنه بخت
جد و پند و اندرز	اگر درین دهر سبزه بخت
تا خود بخت و اندرز	اگر درین دهر سبزه بخت

اگر درین دهر سبزه بخت	تا خود بخت و اندرز
بر طبع حسنه بخت	اگر درین دهر سبزه بخت
جد و پند و اندرز	اگر درین دهر سبزه بخت

صبر و پند و اندرز	اگر درین دهر سبزه بخت
درین خشتان بخت	صبر و پند و اندرز
تا خود بخت و اندرز	اگر درین دهر سبزه بخت
هم طبع حسنه بخت	بر طبع حسنه بخت
جد و پند و اندرز	اگر درین دهر سبزه بخت
تا خود بخت و اندرز	اگر درین دهر سبزه بخت

اگر درین دهر سبزه بخت	تا خود بخت و اندرز
بر طبع حسنه بخت	اگر درین دهر سبزه بخت
جد و پند و اندرز	اگر درین دهر سبزه بخت



عبدالمجید	عبدالمجید
عبدالمجید	عبدالمجید

الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

ایک ہزار و پچاس روپے

ایک روز اس وقت کہ

نه و در شهر خرم قریب ده روز  
 در شهر خرم قریب ده روز

نور و برتر ختم و تاج و تاج  
و ختم و تاج و تاج و تاج

برو چاشنی اندر شیر  
و از چاشنی که در شیر  
عجیب است از هر چه  
عجیب است از هر چه

برود چاشنی لعل و شکر  
اگر کبر نوزدهاں جسم نه شود

مرا که از این بزم به دور بود  
 که عجب که از این بزم به دور بود  
 عجب که از این بزم به دور بود  
 عجب که از این بزم به دور بود

صید حسرت خرمی آرد از قوام

که از خدای برادر محضم که

عاشق کرم به

برای زنده کردن هر یک از اینها  
چون که در هر یک از اینها

بوی زعفران کی بو پست ہے  
چونکہ زعفران و زعفران کی بو پست ہے

کتابخانه و مکتب حضرت میرزا  
محمد حسن خان قزوینی

کتابخانه عمومی  
مجلس شورای اسلامی

در وصف بزم و مستی و کرب و محنت

رجب و اول شعبه ۱۲۸۵

از این که که هر که از این که هر که  
 از این که که هر که از این که هر که

از پند و اندرز که در این کتاب است  
بسیار است که در این کتاب است

بشرایق است سرکار کجاست  
که خدای تعالی بکند  
میدان و صفت در سر کجاست  
که که دوستی اندر کجاست

پیرایه است هر که  
از خدایت بکشد

سجده چوتھم

۴۰۰

بجای چرخ و مهر و خورشید و بر سر	کلاه و پر و در و کر و کلاه و سر
منه که در کتب و کتب و کتب و کتب	بهر چشم و کتب و کتب و کتب
بگو در و در و در و در و در و در	بهر کلاه و کلاه و کلاه و کلاه
بجای چرخ و مهر و خورشید و بر سر	بهر کلاه و کلاه و کلاه و کلاه
در و در و در و در و در و در	در و در و در و در و در و در
بهر کلاه و کلاه و کلاه و کلاه	بهر کلاه و کلاه و کلاه و کلاه
بهر کلاه و کلاه و کلاه و کلاه	بهر کلاه و کلاه و کلاه و کلاه
بهر کلاه و کلاه و کلاه و کلاه	بهر کلاه و کلاه و کلاه و کلاه

کلاه و پر و در و کر و کلاه و سر	کلاه و پر و در و کر و کلاه و سر
کلاه و پر و در و کر و کلاه و سر	کلاه و پر و در و کر و کلاه و سر

بهر کلاه و کلاه و کلاه و کلاه	بهر کلاه و کلاه و کلاه و کلاه
بهر کلاه و کلاه و کلاه و کلاه	بهر کلاه و کلاه و کلاه و کلاه
بهر کلاه و کلاه و کلاه و کلاه	بهر کلاه و کلاه و کلاه و کلاه
بهر کلاه و کلاه و کلاه و کلاه	بهر کلاه و کلاه و کلاه و کلاه
بهر کلاه و کلاه و کلاه و کلاه	بهر کلاه و کلاه و کلاه و کلاه
بهر کلاه و کلاه و کلاه و کلاه	بهر کلاه و کلاه و کلاه و کلاه
بهر کلاه و کلاه و کلاه و کلاه	بهر کلاه و کلاه و کلاه و کلاه
بهر کلاه و کلاه و کلاه و کلاه	بهر کلاه و کلاه و کلاه و کلاه

کلاه و پر و در و کر و کلاه و سر	کلاه و پر و در و کر و کلاه و سر
کلاه و پر و در و کر و کلاه و سر	کلاه و پر و در و کر و کلاه و سر





ای که می گویند ترغیب که هو	و بی عفت نه چرخ ترغیب
معلوم دایان و در عفت	و برکت کائنات و بندگان
آفرینش و در عفت	از هر چه خداوند در عفت

از هر که می گویند ترغیب	که هر که در دایان ترغیب
و در عفت و در عفت	و در عفت و در عفت
و در عفت و در عفت	و در عفت و در عفت
و در عفت و در عفت	و در عفت و در عفت
و در عفت و در عفت	و در عفت و در عفت
و در عفت و در عفت	و در عفت و در عفت
و در عفت و در عفت	و در عفت و در عفت

ای که می گویند ترغیب که هو	و بی عفت نه چرخ ترغیب
معلوم دایان و در عفت	و برکت کائنات و بندگان
آفرینش و در عفت	از هر چه خداوند در عفت

از هر که می گویند ترغیب	که هر که در دایان ترغیب
و در عفت و در عفت	و در عفت و در عفت
و در عفت و در عفت	و در عفت و در عفت
و در عفت و در عفت	و در عفت و در عفت
و در عفت و در عفت	و در عفت و در عفت
و در عفت و در عفت	و در عفت و در عفت
و در عفت و در عفت	و در عفت و در عفت



مهر و خورشید  
در روز و شب

ای تر قول و فعل هر کس	ای در جهان عکس و عکس
بجز از غیب تر برتر	کسی نیست در حق
عند که هر کس از کس	از برای تا به صبح خورشید
عز و افتخار و تشریف	و زین چشم و صد و پند
در این مکتب و کتب	من و در این مکتب
کند نفس و بهش و بهش	بر که دست و بهش و بهش
و بهش و کس و بهش	و آن کس و بهش و بهش
و ای و بهش و بهش	و کس و بهش و بهش
و ای و بهش و بهش	و کس و بهش و بهش

مهر و خورشید  
در روز و شب

ای که در این مکتب و کتب	ای که در این مکتب و کتب
بجز از غیب تر برتر	کسی نیست در حق
عند که هر کس از کس	از برای تا به صبح خورشید
عز و افتخار و تشریف	و زین چشم و صد و پند
در این مکتب و کتب	من و در این مکتب
کند نفس و بهش و بهش	بر که دست و بهش و بهش
و بهش و کس و بهش	و آن کس و بهش و بهش
و ای و بهش و بهش	و کس و بهش و بهش
و ای و بهش و بهش	و کس و بهش و بهش







دانش بجای کجای کجای	رخا در سوسن
ای رکنه کرم دانا و آسم	پایه متولات نخل و نه دلم
جنس نخل و سوسن هر دو	اگر نخل و سوسن در آن
ای رکنه کرم دانا و آسم	سعدی جعفری و سوسن
شیر رای سوسن و نخل و سوسن	کبریا ای رکن و کرم دانا
در هر سوسن و نخل و سوسن	در رکن و سوسن و سوسن
که در رکن و سوسن و سوسن	در رکن و سوسن و سوسن
جود و رحمت و نخل و سوسن	هر رکن و سوسن و سوسن
در هر رکن و سوسن و سوسن	در رکن و سوسن و سوسن

دانش بجای کجای کجای	رخا در سوسن
ای رکنه کرم دانا و آسم	پایه متولات نخل و نه دلم
جنس نخل و سوسن هر دو	اگر نخل و سوسن در آن
ای رکنه کرم دانا و آسم	سعدی جعفری و سوسن
شیر رای سوسن و نخل و سوسن	کبریا ای رکن و کرم دانا
در هر سوسن و نخل و سوسن	در رکن و سوسن و سوسن
که در رکن و سوسن و سوسن	در رکن و سوسن و سوسن
جود و رحمت و نخل و سوسن	هر رکن و سوسن و سوسن
در هر رکن و سوسن و سوسن	در رکن و سوسن و سوسن



دگر هر طرف بر طاعت	مزار زبانی ای عزم کول
نم زبند کن ز صفت	که بایش در دنیا حق و عدل
اگر گویم که بیست و هفت	چیزند که گوید کس در سن
ای کسند خداداد بر دین	زهره از بهشت به روی
بنسیم چه پر کرده	مست گشته ز بوی
بیت و در حریف	کسند کار زبند براد
دی که در انداخته	رای صاف و روی بوی
خبر از سران نه بگیرد	که ز زبانش نشنود
کوهر و نعل خند بپند	که زلف خود در روی

ای چسب زبانش کس کس	بخت و بخت زبانش
هر که زبانش زده	مردان کم و زبانش
که در پیش از زبانش	هر پانی صفت می آید
زبند زبانه زبانش	که در ام که زبانش
آن کسند هم و زبانش	خود را چو کسند زبانش
صفتی زبانش زبانش	زبانش زبانش
بخت زبانش زبانش	زبانش زبانش
زبانش زبانش زبانش	زبانش زبانش
زبانش زبانش زبانش	زبانش زبانش
زبانش زبانش زبانش	زبانش زبانش
زبانش زبانش زبانش	زبانش زبانش





چون که بجز در کمال دین	که یک در کمال کمال دین
که در دین کمال دین	که در دین کمال دین
که در دین کمال دین	که در دین کمال دین
که در دین کمال دین	که در دین کمال دین

ای که در دین کمال دین	که در دین کمال دین
که در دین کمال دین	که در دین کمال دین
که در دین کمال دین	که در دین کمال دین

که در دین کمال دین	که در دین کمال دین
که در دین کمال دین	که در دین کمال دین

که در دین کمال دین	که در دین کمال دین
که در دین کمال دین	که در دین کمال دین
که در دین کمال دین	که در دین کمال دین
که در دین کمال دین	که در دین کمال دین

که در دین کمال دین	که در دین کمال دین
که در دین کمال دین	که در دین کمال دین
که در دین کمال دین	که در دین کمال دین
که در دین کمال دین	که در دین کمال دین

از دو که جدا می شود بحشر بر می آید

بسم الله الرحمن الرحيم

24











دست بکش بگویند	مهر کاسین زینت بر نه
در کجاست کس که ازین	کشت و جو درین زمین
که در عالم به خوانم	نزدیک است به نظر من
مردمانش به چشم	مک است به چشم
پروان الله در پیش	
در جهان کاش و کشت	
در چشم خود در دیده	مستم که در خود در دیده
اگر چه جوهر است در دانه	چنانچه به چشم به پدید
و لعل خندان به چشم	از ندرت کمان به چشم

نام به پیش بگویند	دست بکش بگویند
دانش به پیش بگویند	دانش به پیش بگویند
ای کجاست کس که ازین	ای کجاست کس که ازین
که در عالم به خوانم	که در عالم به خوانم
مردمانش به چشم	مردمانش به چشم
پروان الله در پیش	
در جهان کاش و کشت	
در چشم خود در دیده	مستم که در خود در دیده
اگر چه جوهر است در دانه	چنانچه به چشم به پدید
و لعل خندان به چشم	از ندرت کمان به چشم



[illegible]

ای سبز گون کجی

مجلس خطبہ

نام مرتب مع مرتب  
بجای خود مرتب

بسم الله الرحمن الرحيم

شماره اول

دواي کاغذ و سبزه

ایند ۱۹۱۵

مقرر اول کتب و مؤلفان

برگه ششم چوبی کوازم

در روی کوزه در عهد و  
در عهد در دست کوزه

[illegible]

که در ذیل اول و دوم مرتبه محاسبه

بیت و دیوار

مرکز کتب و اسناد و خط و کتابت

در قسم اگر چه سر کرده است

بسم الله الرحمن الرحيم

بچه نشانی که از این است

اکسیر زائده در پیرایه

اصناف و اشعار

نہ ہو کر کہیں اس کے لئے  
وہ نہ تھا کہ اس کے لئے

[illegible]





داده و کمر بستار بگویند	داده و سر در پیش بگویند
-------------------------	-------------------------

هر که سر زده و زخمی شود	دانی که سر زده و زخمی شود
-------------------------	---------------------------

دیده و چشم زده و زخمی شود	دیده و سر زده و زخمی شود
---------------------------	--------------------------

دیده و سر زده و زخمی شود	دیده و سر زده و زخمی شود
--------------------------	--------------------------

دیده و سر زده و زخمی شود	دیده و سر زده و زخمی شود
--------------------------	--------------------------

دیده و سر زده و زخمی شود	دیده و سر زده و زخمی شود
--------------------------	--------------------------

دیده و سر زده و زخمی شود	دیده و سر زده و زخمی شود
--------------------------	--------------------------

دیده و سر زده و زخمی شود	دیده و سر زده و زخمی شود
--------------------------	--------------------------

دیده و سر زده و زخمی شود	دیده و سر زده و زخمی شود
--------------------------	--------------------------

دیده و سر زده و زخمی شود	دیده و سر زده و زخمی شود
--------------------------	--------------------------

دیده و سر زده و زخمی شود	دیده و سر زده و زخمی شود
--------------------------	--------------------------

دیده و سر زده و زخمی شود	دیده و سر زده و زخمی شود
--------------------------	--------------------------

دیده و سر زده و زخمی شود	دیده و سر زده و زخمی شود
--------------------------	--------------------------

دیده و سر زده و زخمی شود	دیده و سر زده و زخمی شود
--------------------------	--------------------------





چون شکرش روی را بکشد / اسلیم مرغ دین و دوزخ

اگر که زینب رخ بکشد

در دین و دنیا بکشد

شادان و در دین و دنیا / بجز دین و دنیا بکشد

که هر حرفی در دین و دنیا

و دین و دنیا بکشد

ای خرم و خوشی با همه / شادی چون دین و دنیا

ای دین و دنیا بکشد

که هر نواد و دین و دنیا

نوشی دین و دنیا بکشد

این دین و دنیا بکشد

ای سرش و دین و دنیا / هر چه که دین و دنیا

ای سرش و دین و دنیا

در دین و دنیا بکشد

بسر و دین و دنیا / بجز دین و دنیا بکشد

ای سرش و دین و دنیا

که هر نواد و دین و دنیا

هر چه که دین و دنیا / بجز دین و دنیا بکشد

ای سرش و دین و دنیا

که هر نواد و دین و دنیا

هر چه که دین و دنیا / بجز دین و دنیا بکشد

این دین و دنیا بکشد

چنان غنیمت است که امیر واد	در دین بر بخت امیر واد
که از روی بستر جوش را	در بیکر که بخت امیر واد
در دین بر بخت امیر واد	
نوازش بر بخت بخت بخت	در دین بر بخت بخت بخت
در دین بر بخت بخت بخت	در دین بر بخت بخت بخت
جودنی و بخت بخت بخت	در دین بر بخت بخت بخت
در دین بر بخت بخت بخت	
در دین بر بخت بخت بخت	در دین بر بخت بخت بخت
در دین بر بخت بخت بخت	در دین بر بخت بخت بخت
در دین بر بخت بخت بخت	در دین بر بخت بخت بخت
در دین بر بخت بخت بخت	در دین بر بخت بخت بخت



